

پنجشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح حضرت اقدس بیرون تشریف آوردند و با اندرون تشریف بردند باغ‌های پایین که میانه پسرهایشان دخترهایشان تقسیم (بفرمایند). پسرها هجده هزار ذرع و دخترها هفت هزار ذرع تقسیم کردند به پسرها چهار ساعت آب و دخترها دو ساعت آب، از آب چشمه در روز مرحمت کردند. پسر آخوند آملی؛ میرزا ابوتراب آمده بود قدری صحبت کردیم. صرف نهار کرده عصری سه ساعت به غروب مانده از حضرت اقدس مرخصی حاصل کرده با سرکار خاصه خانم خداحافظی کرده، سوار شده آمدم رو به طهران وارد منزل شده، قدری روزنامه نوشتم. یک کبوتر من زدم و یکی سرکار معززالملوک زدند.

جمعه ۱۳ شهر شوال ۱۳۳۲

صبح دعاهای جمعه را خوانده رفتم بیرون. شیخ رضای وکیل عدلیه آمده مدتی در باب ارباب شهریار صحبت کرده بعد رفت. عصری سوار شده رفتم منزل حشمت‌الدوله نبود. رفتم منزل اقبال‌الدوله او هم نبود رفته بود «کن» شکار. آمدم منزل ارفع‌الدوله مدتی با او صحبت کردم تا مغرب. ماه هم طلوع کرد. بعد ماه گرفت تقریباً سه دانگش گرفت. بعد آمدم منزل صاحب‌اختیار، جمعی آنجا بودند. حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه، سلطان‌العلماء، مؤیدالسلطنه، ضیاءالدوله، عمیدالملک و جمعی آدم‌های بی‌کار مثل من، سید، آخوند و صاحب‌منصب‌های پوسیده بودند. قدری صحبت کرده آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: «مرنار» معزول شده کمیسیون هم معین شده برای رسیدگی به حسابش. سردار کبیر هم که چند روزی است رفته است خمرسه از برای اصلاح میانه جان‌شاه و خان و سردار مؤید. از قراری که شنیدم هنوز سردار کبیر نرسیده، جهان‌شاه خان با سردار مؤید مشغول جنگ شده‌اند. سوارهایی که از آذربایجان به کمک سردار مؤید آمده بودند جنگشان در گرفت.

شنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله، وکیل الملک هم بود. قدری صحبت کرده بعد رفتم منزل اقبال الدوله یمین السلطنه که حاکم ساوه بود، معزول شده است هم بود. بعد سوار شده آمدم منزل. قدری روزنامه نوشتم. یزدی‌ها پریروز رفته بودند دربار، داد و فریاد کرده بودند که حاکم یزدی نمی‌خواهیم. روس‌ها هم از آلمان‌ها در خاک آلمان شکست خوردند. امروز هم حضرت اقدس سفارت روس مهمان (هستند). باری مغرب سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. یمین السلطنه، میرزا یوسف خان پسر مستوفی الممالک بودند. بعد سیف الدوله آمد. مسرور السلطنه، اسعد الملک، سهام نظام هم که حکومت «خوار» را به او داده‌اند و مستشار السلطان که رئیس کابینه ناصر الملک بود و بعد رئیس کلایینه سلطنتی شد و حالا اعلیحضرت همایونی حکم فرمودند و کابینه سلطنتی را بر هم زدند. ماهی یکهزار و پانصد تومان مخارج کابینه سلطنتی بود، در کابینه سلطنتی را بسته‌اند. در واقع مستشار السلطان معزول شده است.

یکشنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک رفته بود شمیران. مراجعت می‌کردم رو به منزل. دم خیابان لاله‌زار نزدیک پست‌خانه معین السلطان را دیدم با مقبل الدوله سوار اسب هستند. مقبل الدوله هم چند روز است از مازندران آمده است. کاشف به عمل آمد می‌رود منزل اقبال الدوله، گفتم من هم می‌آیم، آنها هم آمدند توی درشگه من رفتم منزل اقبال الدوله. مسرور السلطنه هم بود. بعد آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: حاجی صمد خان شجاع الدوله را از آذربایجان معزول کرده‌اند. عجبالتاً به جای او سردار رشید مصدر حکومت است و کارپرداز آذربایجان، تا بعد کی حاکم بشود. سردار مؤید با جهان‌شاه خان مشغول جنگ هستند. از تبریز باز سوار به کمک سردار مؤید آمده است.

دوشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۳۲

امروز تمامش را در منزل بودم گاهی کتاب می خواندم. عصری رفتم بیرون، حسن خان، میرزا عزیزالله، میرزا محمود خان پسر آقا میرزا آقاخان بودند. سهم السلطنه هم قدری صحبت کرد، کاری داشت رفت.

سه شنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، مسرور السلطنه، شمس الشعراء، میرزا یوسف، مقبل الدوله، اسعد الملک، سهام نظام، عز الممالک، پسر فخر الملک که چندی بود در کرمانشاهان بود و تازه آمده است دیده شد. جانسوز میرزا هم بودند. مدتی نشسته صحبت کردیم. تا سه ساعت از شب گذشته هنوز در هیئت وزراء بودند. بعد آمدم منزل

چهارشنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک، نرسیده به خانه اش دیدم دارد می آید رو به در خانه. من هم از درشکه پیاده شده با او آمدم تا در خانه دیوانخانه. رفتم عمارت بادگیر که هیئت وزراء آنجا جمع می شوند، کسی نبود. قدری با مستوفی الممالک صحبت کرده. و در خصوص ملکه زمان که می خواهد طلاقش را از ظل السلطنه بگیرند و برای اعزاز السلطنه عقدش بکنند گفت و گو کردیم. بعد آمدم منزل. عصری خانه مرحوم امان الله میرزا، جهانگیر میرزا دعوت کرده بود. دختر مرحوم امان الله میرزا را عروسی می کنند برای پسر حبیب الله میرزا. دعوت داشتم ولی کسالت های خیالی، مانع از رفتن شد. امروز عزیزاقدس پرده تور اطاق خوابگاه ما را با کبریت سوزاند، آتش گرفته پرده سوخت. قدری هم از در اطاق سوخت. خدا رحم کرد نزدیک بود تمام عمارت را آتش بزند.

پنجشنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که: عزل حاجی صمد خان شجاع‌الدوله از حکومت آذربایجان حتمی شده است، روس‌ها هم در این کار حکم کرده‌اند، ولی جنگ جهان‌شاه خان با سردار مؤید باقی است. دهات زیادی را در خمسه چایپده‌اند، از جمله دهات مجدالدوله را. فرمانفرما هم دیروز وارد طهران شده است. مغرب سوار شده رفتم دیدن فرمانفرما، جمعی بودند و صحبت از جنگ بود. محمدحسین میرزا پسر فرمانفرما که در پطرزبوغ مدت‌ها بود تحصیل می‌کرد و چندی است آمده و رفته بود کرمانشاهان، حالا با فرمانفرما آمده..

جمعه ۲۰ شهر شوال ۱۳۳۲

کسل بودم. به جانی رفتم. همشیره اقدس‌الملوک هم آمده بود. عصری معین دیوان پسر حاجی آقا موسی، (که) دختر رکن‌الدوله را که زن ظفرالسلطنه بود گرفته، آمده بود بیرونی من را اجاره بکند.

شنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۳۲

مغرب سوا شده رفتم رو به منزل مستوفی‌الممالک. در خیابان ناصریه درشگه از وسط خیابان رفت. «آژان» رسیده جلوی درشگه را گرفت چون قدغن است. گفت بایست برویم کمیسری نمره یک. گفتم برویم. چون درشگه را می‌برند دو تومان (یا) یک تومان جرم می‌کنند، اسباب مداخلی است. اگر من خودم می‌خواستم نروم و درشگه را ببرند لابد جریمه می‌کردند. این بود که خودم رفتم. در اطاق‌های خیابان الماسیه پیاده شده رفتم. آژان را پرت داد. معاون کمیسری تعجب کرد. گفت مطلب چه است؟ از من عذر خواست گفت: شما تشریف ببرید صبح درشگه چی را اینجا بفرستید استنطاق بشود.

مقصودش این بود که صبح یکی دو تومان جرم پای او بنویسند گفتم درست است، آنچه او بایست جرم بدهد معین بفرمائید ولی این آژان شرف مرا برده است، من از اینجا نخواهم رفت. بعد خیلی عذر خواستند من بنا کردم توپ و تشر زدن. (اعلیحضرت) تلفن کرده‌اند، دستخطی هم به خط خودشان به حضرت اقدس از بابت من نوشته‌اند و من هم ابواب جمع حضرت اقدس کردند. سواد آن دستخط هم این است که می‌نویسم. به خط خود اعلیحضرت است: «حضرت اقدس آقای نایب السلطنه امیر کبیر، انشاءالله مزاج شریف سالم است. من هم بحمدالله سلامت هستم. در باب کار عزیزالسلطان دیروز به رئیس الوزراء نوشتم که حکومت خوار و ورامین را به او بدهند، نمی‌دانم خود حضرت اقدس هم صلاح می‌دانید یا نه؟ اما این سفارش خودم، بلکه انشاءالله این کار را برای او درست کنم.» من بی‌نهایت تعجب کردم (از) این تعیین حکومت و این دستخط آنچه به عقلم رسید فقط دشمنی موثق الدوله نسبت به من و خانواده نایب السلطنه است. حکومت «خوار» را داده‌اند به سهام نظام، همچو جائی نیست که قابلیت من و امثال ما را داشته باشد وانگهی ورامین جزء حکومت طهران است! باری قدری خنده کرده و گاهی متفکر از این انتخاب اعلیحضرت و دشمنی حضرات!

دوشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده آمدم تجریش منزل اشرف السلطنه مدتی با او صحبت کرده گفتم وگویی طلاق گرفتن ملکه زمان را از ظل السلطنه و تبدیل کردن به اعزاز السلطنه گفتم وگویی با اشرف السلطنه است. او می‌رود و می‌آید و با همدم السلطنه صحبت می‌کند، گویا راضی شده‌اند که تبدیل بکنند. مدتی صحبت کرده آمدم کامرانیه. آقا شیخ عبدالنبی، پسر آخوند رستم آبادی، پسر شیخ عبدالنبی آنجا بودند. رفتم اندرون مدتی خدمت سرکار خاصه نشسته صحبت کردیم. عصری آمدم بیرون. ژنرال قزاق خودش

خواهش کرده است از دولتش که در جنگ باشد. زنش هم استدعای این را کرده است از برای پرستاری مریض‌ها باشد و حالا می‌ورد برای جنگ، رفته بوده است حضور اعلی حضرت و مرخصی حاصل کرده بوده است. بعد آمده حضور حضرت اقدس، خداحافظی کرده و داع کردند. بر حسب دعوت وزیر مختار روس رفتیم به سفارت روس برای تماشای توپ‌بازی و صرف عصرانه. سفیر کبیر عثمانی و بعضی از زن‌ها بودند. تا غروب آنجا بودیم بعد مراجعت کرده آمدیم کامرانیه. شب هم مطرب زیادی از شهر آورده بودند بازی‌های خوب بامزه در آوردند خیلی خندیدیم. الحمدلله خوش گذشت تا ساعت نه طول کشید.

سه‌شنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۳

صبح رفتم اندرون. خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم. بعد آمدم بیرون. معیر الممالک آمده بود. شیخ عبدالنبی و پسرش بودند... متولی باشی حضرت امام هشتم آمده بود حضور حضرت اقدس. تولیت را ناصر الملک نامرد دیوث داده بود به پسر آقا سید محمد طباطبائی. تولیت با شخص سلطنت است و سلطان عصر بایست خودش نایب معین بکند. این است دوباره تولیت را به ... واگذار کردند. باری حضرت اقدس و ظل السلطنه و اقتدار السلطنه ظهر سوار شدند رفتند قزاق‌خانه، هم باز دید ژنرال و هم خداحافظی زن ژنرال. اخبارات جنگ اروپا؛ آلمان‌ها قدری سست شده‌اند، اطریشی‌ها از روس‌ها شکست می‌خورند.

چهارشنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۳

سوار شده رفتم منزل اقبال الدوله. مسرور السلطنه، نصرالله میرزا، مصدق دفتر فضول بودند مقدری صحبت کرده، بعد از آنجا رفتم منزل فرمانفرما؛ موقر الدوله،

نصرالدوله برادرزاده اش، محمد حسین میرزا پسرش (آنجا) بودند. مدتی صحبت کرده، صرف نهار کرده بعد آمدم منزل اخبارات تازه این است که: ژاندارمری و صاحب منصب های سوئدی تماماً التیماتوم کرده اند که (اگر) حقوق عقب مانده آنها را ندهند دست از خدمت خواهند کشید بلکه با سارقین همدست خواهند شد.

پنجشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۳۲

دیشب حضرت اقدس از کامرانیه تلفن فرموده بودند که معصومه خانم دختر کوچک آصف السلطنه که سیزده الی چهارده ساله بود به مرض نوبه (و) غش مرحومه شده است. سرکار معززالملوک سوار شده تشریف بردند منزل آصف السلطنه، من هم سوار شده رفتم منزل آصف السلطنه. جمعی بودند. موقوف الدوله، حاجب الدوله، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، سلطان علی خان وزیر افخم، لقمان الممالک، ظهیرالاسلام، امام جمعه خوئی، سردار ظفر، جمعی سید و ملا، مجدالدوله، سعدالملک، رکن السلطان (بودند). بعد هم نصرت السلطنه آمدند با فرمانفرما ختم را جمع کردند و رفتند. سهم الدوله هم آمد. ما را آصف الدوله نگاه داشت و صرف نهار کردیم. نعش را برده اند تجریش، سر مقبره میرزا نصرالله مشیرالدوله دفن کرده اند. ختم اندرون را هم انورالدوله دختر مرحوم مظفرالدین شاه جمع کرد. بعد با سهم الدوله سوار شده رفتیم رو به کامرانیه. رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم و معززالملوک رسیده، مدتی صحبت کردیم. معیرالممالک به توسط حضرت اقدس ریاست کابینه اعلیحضرت را خواسته بودند. یا مهرداری را، مهرداری را اعلیحضرت قبول فرموده بودند و به او مرحمت شد. حضرت اقدس دستخطی صادر کردند به معیرالممالک که مهرداری به شما مرحمت شده. فرمودند من برسانم.

جمعه ۲۷ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده آمدم رو به سعد آباد که مستوفی الممالک را ملاقات کنم نبود. دیشب از دربار یکسره به شهر رفته بوده است. بعد آمدم رو به تجریش که درشگه کرایه بکنم بروم به شهر. معیر الممالک را دیدم با بنان دفتر. آنها را صدا کردم آمدند. تبریک به او گفته دستخط حضرت اقدس را دادم. بعد رفتیم با هم منزل عون السلطنه که همان نزدیکی بود. سعد الملک هم بود قدری صحبت کردیم. با معیر الممالک و بنان دفتر سوار شده آمدم یکسره به شهر. چون به منزل مستوفی الممالک تلفن کرده بودیم نبود، یقین کردیم منزل اقبال الدوله است. رفتیم منزل اقبال الدوله. معلوم شد مستوفی الممالک اینجا هم نیست. مشغول صرف نهار بودند، ما هم نشسته صرف نهار کردیم. وزیر مختار دولت «اتازونی» هم (که) دیروز تازه وارد طهران شده است فردا علی الرسم، شرفیابی حاصل خواهد کرد. جنگ اروپا؛ شکست خوردن آلمان چند روز است انتشار دارد. شهبندر دولت روس را چند روز قبل در مازندران کشته بودند قاتل هم به دست آمده است، از تبعه روس است.

شنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. مسرور السلطنه سعد الملک و سردار امنع بودند قدری صحبت کرده. بعد آمدم منزل سهم الدوله قدری با او صحبت کردم. بعد آمدم منزل معیر الممالک، حشمت الممالک هم بود بعد آمدم منزل. بین راه مقبل الدوله را دیدم با او آمدم منزل. از آن زمان که در مازندران بوده و سالار الدوله آمده بوده است مازندران، صحبت می کرد.



یکشنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم سرکار خاصه خانم سوار شدند تشریف بردند منزل پدرشان و امیریه که سرکشی بکنند و عصری مراجعت بکنند اینجا، من هم رفتم بیرون. معین السلطان، امیرحسین خان پسرش عمادحضور، آمیرزا آقاخان و حسن خان بودند. بعد از صرف نهار استراحت کردم عصری برخاستم سرکار خاصه خانم هم تشریف آوردند. مشغول پذیرائی ایشان بودم.

دوشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۳۲

اخبارات جنگ اروپا این است که: روس‌ها از قراری که در روزنامه‌ها می‌نویسند متصل از آلمانها شکست می‌خورند. بیست هزار، سی هزار می‌نویسند که آلمان‌ها از روس‌ها اسیر می‌گیرند که عقل باور نمی‌کند. باری دو ساعت به غروب مانده سرکار خاصه خانم سوار شده رفتند به شمیران. سوار شده رفتم منزل معیرالممالک، قماربازها جمع شدند. یک ساعت از شب گذشته با عضدالدوله سوار شده آمدیم منزل شمس‌الدوله. چند روز است ناخوش است عیادت کرده بعد آمدم منزل.

سه شنبه غره شهر ذیقعد ۱۳۳۲

خواب دیدم: در صاحبقرانیه مستوفی الممالک را دیدم که دارد از پله‌ها می‌رود بالا. گفتند به من: خبر داری؟ گفتم نه. گفتند مستوفی الممالک صدراعظم شده است. با مستوفی الممالک رفتم توی تالار صاحبقرانیه و حضور شاه شرفیاب شدیم، جمعی هم در حضور شاه بودند. بعد دیدم شمشیر جهان‌گشا را آوردند دادند به دست شاه. بعضی‌ها از شمشیر تعریف کردند من خواستم اظهار اطلاعی بکنم عرض کردم تیغه این شمشیر از جواهراتش کمتر نیست. شاه فرمودند چطور؟ عرض کردم یکی از سلاطین هندوستان این تیغه شمشیر را برای مرحوم فتحعلی شاه هدیه فرستاده بود. اعلیحضرت تیغه شمشیر

را کشیدند و بنا کردند تماشا. دوباره عرض کردم یک شمشیر دیگری هم دارید که او هم معروف به شمشیر جهانگشا است این را مرحوم فتحعلی شاه مرصع کرده‌اند ولی آن جهانگشا را نادرشاه افشار مرصع کرده است. آن شمشیر از قدیم در خزانه حضرت امیر در نجف بود وقتی که نادرشاه نجف اشرف را فتح کرد و رفت نجف ایوان طلا را ساخت آن شمشیر را برداشت که این شمشیر را حضرت به من خلعت مرحمت کرده‌اند و آورد جواهر نشان کرد و در سلام‌ها می‌بست. از خواب بیدار شدم. سوار شده رفتم به در خانه. وزراء آمده بودند در عمارت بادگیر نشسته بودند. با مستوفی الممالک آمدم و صحبت کنان رفتیم تا توی اطاق هیئت وزرا. شهاب‌الدوله، ذکاءالملک و محتشم‌السلطنه بودند قدری آنجا ایستادم بعد سوار شده آمدم به در خانه. وزرا آمده بودند در عمارت بادگیر نشسته بودند. مستوفی الممالک آمدند صحبت کنان رفتیم تا توی اطاق هیئت وزرا. شهاب‌الدوله، ذکاءالملک و محتشم‌السلطنه بودند قدری آنجا ایستادم بعد سوار شده آمدم منزل سردار ظفر، قدری با او صحبت کردم. صدرالممالک وکیل بختیاری‌ها شده است. روزنامه‌ها تمام، شکست روس‌ها را از آلمان و اطریش در جرایدشان نشر کرده‌اند که اسیر زیادی از روس‌ها گرفته‌اند.

چهارشنبه ۲ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. نزدیک به خانه‌اش دیدم دارد می‌آید. سردار معتمد، مرتضی قلی خان پسر صمصام‌السلطنه، انتظام‌الدوله. نظم‌السلطنه و جمعی دیگر بودند. پیاده آمده رفت از توی بازار تو تون فروش‌ها گذشت، آمده سبزه میدان رفت به طرف بازار برای منزل صدرالعلماء. من هم سوار شده آمدم منزل. عصری برخاسته رفتم بیرون. حاجی میرزا ابوطالب خان رشتی و حسام‌دفتر آمدند قدری صحبت کردند. حاجی میرزا ابوطالب یکی از طلبکارهای عمده ارباب شهریار است،

آمده بود اینجا چاره جوئی.

پنجشنبه ۳ شهر ذیقعدة ۱۳۳۲

پیاده رفتم منزل ظهیرالاسلام چند روز است از شمیران آمده است به شهر. جمعی از طلاب مسجد سپهسالار، نظام الاسلام پسر سلطان العلماء بودند. نصیرالسلطنه هم بود مدتی صحبت کرده بعد مراجعت به منزل کردم. دعاهاى شب جمعه را خوانده، قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

جمعه ۴ شهر ذیقعدة ۱۳۳۲

با آمیرزا آقاخان سوار شده، رفتم منزل اسمعیل خان سواد کوهی که امیر مؤید است و نزدیک خانه حشمت الدوله منزل دارد. آقا سید علی یزدی هم آنجا بود. قدری صحبت کرده بعد سوار شده آمدم منزل. عصری به جائی نرفتم، کسل خیالی بودم.

شنبه ۵ شهر ذیقعدة ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. شریف الدوله، معتمد الدوله، یمین السلطنه، مشیراکرم، شریعتمدار کاشی، سید و آخوند زیادی، چوبدارهای لر عارض و جمعیت زیادی بودند. مستوفی الممالک آمد بیرون قدری نشسته رتق و فتق کرده بعد رفت به در خانه. من هم سوار شده با اسعدالملک او را به در خانه اش رسانده. رفتم منزل فرمانفرما معتمدالدوله و مشیراکرم هم آمدند. موقرالذوله و احتساب الدوله بودند. فرمانفرما گفت بمانید تا من مراجعت کنم سید محمد رضا مساوات رئیس روزنامه هم آمد طهران. فرمانفرما مراجعت کرد ضیاءالدوله هم بود بعد از نهار مدتی صحبت کردیم. فرمانفرما می خواهد از زمین های کامرانیه که وصل به باغ فرمانیه است قدری

بخرد، در این باب صحبت کرد. بعد آمدم منزل. اجزای سیرک آمده‌اند طهران و دیشب شروع به بازی کردند. سر خیابان لاله‌زار، روبروی خانهٔ مخبرالدوله، آنجا را سیرک درست کرده‌اند.

یکشنبه ۶ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

حضرت اقدی امشب از ما و سرکار معزالملوک دعوت کردند. سه ساعت به غروب مانده حرکت به طرف شمیران کرده یکسر رفتیم به کامرانیه، نرسیده به کامرانیه حضرت اقدس را دیدم که با ظل السلطنه سوارند و می‌روند پایین. پیاده شده ایستادم. کالسکه را نگاه داشتند معلوم شد که به سفارت روس می‌روند. (چون) پسر وزیر مختار تازه آمده است می‌ورند از او دیدن بکنند. من را هم فرمودند به در خانه. (بروم) رفتم صاحبقرانیه؛ هیئت وزراء در حیاط معروف به انیس الدوله که محل جلوس هیئت وزراء است آنجا بودند. اعلیحضرت هم در دیوانخانه بودند. وزیر دربار هم در چادر دربار جلوس کرده بود. وزیر دربار کارش تقوی‌لق شده چند روز قبل از شاه قهر کرده بوده است و رفته بوده است شهر، باز دو مرتبه رفته بودند و آورده بودندش. در واقع بیکار شده است. باری موثق الدوله رفت گردش. من هم آمدم کامرانیه. جلو عمارت را چادر زده بودند همان مطرب‌های آن شبی آمده بودند خواندند و زدند و بازی درآوردند تا ساعت شش.

دوشنبه ۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

امروز در کامرانیه مهمانی است. معزالملطنه و گویا زن اعلیحضرت و زن ولیعهد، آسیه خانم و بعضی از اهل اندرون شاه مهمان حضرت اقدس هستند. باغ را هم قرق می‌کنند. من هم سوار شده یکسره آمدم سعدآباد، پیش مستوفی‌الممالک.

آصف السلطنه، افخم الدوله، نصرت السلطنه و ادیب السلطنه بودند. قدری نشسته صحبت کردیم. آنها رفتند، من ماندم با ادیب السلطنه. مستوفی الممالک هم مشغول کاغذخوانی شد. خیلی به دقت کاغذ را می خواند. به من هم باز وعده حکومت یا کار دیگری داد. پریشب هم حضور حضرت اقدس بود و به حضرت اقدس هم باز وعده کار داده است به هر حال تا یک ساعت و نیم به غروب مانده آنجا بودم و تا عصر دو زانو نشسته بودیم. زانوهایم درد گرفته بود. از آنجا سوار شده آمد منزل سپهدار. مدتی نشسته صحبت کردیم. معاون الدوله هم آمد نیم ساعت از شب گذشته سوار شده آمدم رو به شهر. جنگ اروپا سخت است سه کشتی معظم انگلیس را آلمانها غرق کرده اند با کشتی کوچکی که تازه اختراع کرده اند که می رود زیر آب و مدتها زیر آب می ماند. باری دور شهر پاریس را همین روزها محاصره سخت می کنند. فرانسه ها شکست می خورند. روس ها هم از آلمانها شکست خوردند. امپراطور آلمان هم در سرحد روسیه است ولی روس ها از طرف اطریش جلو رفتند. آلمانها از قشون اطریش آورده اند به خاک بلژیک و فرانسه. برای این که روس ها اسلاو هستند و اطریشی ها هم اسلاو هستند و خونشان یکی است خودشان را به جنگ همدیگر نمی اندازند. (روس ها) سنت پترزبورغ را اسمش را تغییر داده اند چون بورغ لقب آلمانی است و اکثر شهرهای آلمانی بورغ است. نخواستند این اسم شهر آلمانی باشد. حالا پترو بورغ را پترزگرا می گویند.

سه شنبه ۸ شهر ذی قعدة ۱۳۳۲

سوا شده رفتم منزل سردار ظفر. فرمانفرما، امیرمفخم، موقر الدوله مدیر روزنامه تنبیه بودند. قدری صحبت کرده بعد رفتم خیابان لاله زار، چند شب است که سیرک آورده اند روبروی خانه مخبر الدوله و شبها نمایش می دهند. رفتیم برای تماشای سیرک، آمیرزا آقاخان و حسن خان بودند. هفت دختر، سه چهار زن، چهار پنج نفر مرد

که یکی هم از اهل ژاپن است سه رأس اسب، یک الاغ و چند تا سگ دارند. بازیهای خوب ژیمناستیک خوب دخترها بازی کردند. جمعیت زیادی بودند. خیلی بازیهای خوب در آوردند تا ساعت پنج بعد آمدن منزل.

چهارشنبه ۹ شهر دیقده ۱۳۳۲

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس مشرف شدم. چند رأس اسب آوردند که حضرت اقدس اتباع فرمایند. بعد سوار شده رفتم منزل فرمانفرما صرف نهار کرده، معتمدالدوله، مشیراکرم، موقرالدوله، محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما بودند، مدتی هم بعد از نهار آنجا بودم بعد آمدن امیریه چون موقع تولد حضرت اقدس است از روز غره ماه عصرها روضه خوانی دارند. یک ساعت از شب رفته آمدن منزل. اخبارات جنگ: کار روسها سخت شده است. آلمانها تمام قوای خودشان را کشیدند رو به روسها و داخل خاک روسیه شدند. اطیشیها هم از طرف دیگر. انگلیسها هم کارشان سخت شده است از فراری که میگویند اغلب بندرات انگلیس را آلمانها بمبارده کرده اند که خیال انگلیسها را متفرق سازند که کشتیهای انگلیسی دریائی شوند با این کشتیهایی که آلمانها جدیداً اختراع کرده اند که زیر آب می رود و کشتیهای بزرگ را داغان می کند. از طرفی هم آلمانها قوای بزرگشان را به طرف آنورس کشیدند که آنجا را هم به کلی متصرف شوند. در فرانسه هم جنگ بزرگ چند روز است شروع شده و نزدیکی شهر پاریس هستند. خبر صحیح نیست. عثمانیها هم مشغول کار هستند به همین زودیها اعلان جنگ به روسها بدهند. به دول یاداشتی فرستاده اند که تبعه خارجه بایست در محاکمات خود عثمانی محاکمه شوند و بطور قانون عثمانی با آنها رفتار بشود. دولت آلمان و اطیش قبول کردند ولی سایر دول روس و انگلیس و فرانسه قبول نکردند و رد کردند. این کارها خودش بهانه جوئی است از برای جنگ. یکی از

شهرهای بزرگ نظامی اطیش را هم روس‌ها متصرف شدند. ارفع الدوله هم فردا می‌رود به طرف مناکو، یک قطعه نشان قدس برای پرنس مناکو می‌برد و یک نشان اول خارجه هم برای ولیعهدش.

پنجشنبه ۱۰ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۲

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، سلطان محمد میرزا، اجزای شخصی، مؤدب السلطنه، اعتمادالملک و مشیرخلوت بودند تا ظهر آنجا بوده بعد آمدم منزل صرف نهار کرده، قدر روزنامه نوشتم. عصری با آمیرزا آقاخان رفتیم منزل سردار منصور، چند نفر از علمای رشتی آنجا بودند. قدری صحبت کرده مراجعت به منزل کردم.

جمعه ۱۱ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل صاحب‌اختیار، جمعی بودند. عمیدالدوله، اعتمادالدوله، نصرالملک، اقتدارالسلطنه و پسر سپهدار که سردار اقتدار شده است. قدری آنجا بوده بعد آمدم منزل سردار مؤید، که سردار معتمد منزل گرفته. وثوق‌الدوله آنجا بود. بعد آمدم منزل قدری روزنامه نوشته صرف نهار کرده استراحت کردم. عصر حضرت اقدس احضار فرمودند رفتم امیریه حیاط روضه، تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودم. روضه خوان‌ها آمدند روضه خواندند، پولشان را گرفتند و رفتند.

شنبه ۱۲ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۲

آقا میرزا آقاخان، پسر آقا شیخ عبدالنبی و حسن خان بودند، قدری صحبت کرده، بعد با میرزا آقاخان سوار شده رفتیم منزل حشمت‌الدوله. وکیل‌الملک آنجا بود.

اندرونش را مشغول تعمیرات بودند. زن و بچه‌اش که رفته بودند تبریز چند روز دیگر از راه روسیه خواهند آمد طهران. قدری آنجا بودم. بعد آمدم منزل فرمانفرما، نبود. آمیرزا آقاخان رفت، من ماندم. میرزا محمدعلی خان مستوفیش آمد با میرزا محمود خان دکترش. ظهر که شد خود فرمانفرما آمد با محمد ولی میرزا پسرش و ناصرالدوله که چند روز است از فرنگستان آمده. صرف نهار کرده. بعد از نهار هم مدتی بودم. بعد سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۳ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، با مستوفی الممالک و شریف‌الدوله خلوت داشتند. شمس‌الشعرا هم بود، سردار سعید هم آمد. قدری صحبت کردیم. بعد رئیس‌الوزراء تشریف آوردند که بروند شمیران صاحبقرانیه، حکومت سردار ظفر تبدیل شد به حکومت کرمان. بعد از رفتن مستوفی الممالک، سردار ظفر رفت به تلگرافخانه که تلگراف رسمی خودش را به کرمان بکند. من هم سوار شده آمدم امیریه. اعلم السلطنه، اعتمادالملک، مؤدب السلطنه مشیر خلوت محمد علی شاهی، شریف الواعظین و... بودند. نزدیک ظهر حضرت اقدس بیرون تشریف آوردند، قدری سر پا با هر کسی صحبتی داشته، سوار شده رفتند به شمیران. من هم آمدم منزل.

دوشنبه ۱۴ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل معین‌السلطان. حاجی امین‌الخاقان آنجا بود قدری صحبت کردیم. از آنجا رفتم منزل محتشم السلطنه نبود. مراجعت به منزل کردم. عصری حاجی امین‌الخاقان و میرزا آقاخان، حسن خان و میرزا عزیزالله خان آمدند و بعد عمید حضور آمد. بعدش مصدق السلطنه آمد خیلی صحبت از هر مقوله شد. مغرب رفتم منزل



اخترالدوله. برای (دیدن) درةالدوله. پسر بزرگ آقا شیخ عبدالنبی که اسمش آقا شیخ بهاءالدین است با برادرش آمدند. قدری صحبت کرده آنها رفتند من آمدم منزل. یک کبوتر امروز سرکار معزالملوک هزار ماشاءالله زدند.

سهشنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

رفتم بیرون. حاجی امین الخاقان، آقا میرزا آقاخان، حسن خان، میرزا عزیزالله و قوام السادات بودند قدری صحبت کرده آمدم اندرون. عصری رفتم بیرون. پسر آقا شیخ عبدالنبی، حسن خان و میرزا عزیزالله بودند قدری صحبت کردیم. بعد صارم الدوله و برادر مرحوم اتابک آمدند تا مغرب بودند و رفتند.

چهارشنبه ۱۶ شهر ذیقعده ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم منزل سردار ظفر، مرتضی قلی خان آنجا بود. اخبارات تازه این است که: خراسان گفتند بر هم خورده و اغتشاش شده است. گفتند دو نفر سالدات روس را کشتند. روس ها سخت گیری کردند. شهر شورش کردند. حکومت کرمان را که دادند به سردار ظفر حکومت اصفهان را هم دادند به سردار محتشم، صمصام السلطنه را معزول کردند. اهل اصفهان جمع شدند که ما صمصام السلطنه را می خواهیم. بازارها را بسته تلگرافات کرده اند. بعد از آنجا سوار شده رفتم به طور گردش منزل قوام السلطنه. وثوق الدوله و معتضدالملک آنجا بودند قدری صحبت کرده یک ساعت از شب گذشته رفتم منزل مستوفی الممالک نبود. میرزا یوسف خان بود بعد سوار شده آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. قدری که نشستم فخرالملک، مجدالملک، صدرالممالک، نظام‌السلطان، ناصرالدوله، مجدالدوله و حاجی سیاح آمدند، از هر مقوله صحبت شد. اخبارات تازه این است که: مشیرالسلطنه دیروز مرحوم شد از امروز ختم دارند.

جمعه ۱۸ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در عمارت‌های اندرونی صاحبقرانیه هستم مثل این است که آمده‌ام عمارت‌ها را تقسیم بکنم بعد دیدم لیلا خانم مرحوم، مادر افتخارالسلطنه او هم هست یک اطاقی را از برای خودش انتخاب کرده، همان اطاق‌های سابق خودش. مرحوم عایشه خانم همشیره‌اش هم هست دارند برای خودشان جا مرتب می‌کنند بعد دیدم یک «ننو» بسته‌اند لیلاخانم، می‌گویند این ننو را برای بیچه افتخارالسلطنه بسته‌ام بعد از خواب بیدار شدم. صبح سوار شدم رفتم سر ختم مرحوم مشیرالسلطنه. جمعیت (زیادی) بود و نظام‌الملک، مجدالملک، صدرالسلطنه، علاءالملک، حشمت‌الدوله و... و... متصل می‌آمدند و می‌رفتند. بعد مراجعت به منزل کردم. امروز نعش آقا سید عبدالله را حرکت می‌دهند. نعش را از خانه می‌آورند در مسجد شاه. علماء، وزراء، طلاب و کسبه آنجا جمع می‌شوند و با تشریفات از طرف بازار می‌برند برای عتبات. چهار هزار تومان اعلیحضرت پول داده، دیگر از مردم هم هر چه زورشان رسیده، گرفته‌اند.

شنبه ۱۹ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، نبود. مراجعت کردم، رفتم منزل سردار ظفر، قدری با او صحبت کردم و بعد آمدم منزل. بعد به جایی نرفته، کسل بودم مشغول

کتاب خواندن بودم.

یکشنبه ۲۰ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۲

امروز به جایی نرفته، کسل بودم مشغول کتاب خواندن بودم.

دوشنبه ۲۱ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۲

امروز حضرت اقدس از کامرانیه به عزم چند شبه، شکار تشریف بردند. مجدالدوله و معین السلطان هم در رکابشان هستند. من هم سوار شده رفتم منزل جلال الدوله مرحوم، پیش مستوفی الممالک؛ شریف الدوله، میرزا سلیمان خان، میرزا یوسف خان و اسعدالملک آنجا بودند تا نزدیک ظهر آنجا بودم. بعد آمدم منزل، عصری سوار شده رفتم منزل مطبوع الدوله، تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم. از قراری که سرکار خاصه خانم نوشته حضرت اقدس فردا را می روند به شکار، گویا ده روز هم سفرشان طول خواهد کشید. از من هم دعوت کردند ولی مایل به رفتن نیستم. اسباب کار هم مرتب نیست.

سه شنبه ۲۲ شهر ذیقعدہ ۱۳۳۲

کاغذی از طرف سرکار خاصه خانم مشهدی علی آورد. حسب الامر نوشته شده بود که من حکماً سوار شده بروم در رکاب حضرت اقدس به شکار. دیشب مجدالدوله، معین السلطان و اعلم السلطنه هم در کامرانیه بودند. امروز می روند به طرف لشگرک. من هم (باید) بروم با درشگه تا گردنه قوچک. آنجا اسب برای من حاضر می کنند که اگر زودتر رسیدم منتظر حضرت اقدس بشوم. رفتیم تا زیر گردنه، معلوم شد حضرت اقدس هنوز تشریف نیاورده. اسب هم حاضر نیست. ماندم معطل که چه کنم. یک قاطر باری

مال مازندرانی‌ها که خالی می‌رفت از برای معدن زغال، سوار شده رفتم تا سرگردنه قوچک. بعد حضرت اقدس، ظل السلطنه، اکبر میرزا و مجدالدوله هم آمدند. اسبی آوردند سوار شده در رکاب حضرت اقدس رانیدیم رو به لشگرک. از لشگرک هم گذشته. از پل که خراب شده و به قدر یک ذرع عرض ندارد زدیم به آب. رفتیم به مزرعه «شورکاب» آنجا که پارسال صرف نهار کرده بودیم. سر استخر به قله کوه ورجین قرار شد که چادر بزنیم. از برای حضرت اقدس پوش بزرگ، از برای ما و مجدالدوله و معین السلطان یک پوش بزرگ. از برای هر کدام از آقاها یک چادر. برای قزاق‌ها، میرزا عبدالله حکیم باشی، قزاق‌های روس، مادر اکبر میرزا با یک کلفت و از برای پرستاری هم چادر زده بودند. اکبر میرزا هم آمده بود. باری یک کبک که مجدالدوله توی رودخانه زده، آورده بود. یک لیره هم حضرت اقدس به او برسم انعام نازشت مرحمت فرمودند. نماز ظهر و عصر را خواندم. حضرت اقدس آمدند چادر ما، قدری نشستند بعد رفتند چادر خودشان. ساعت سه حضرت اقدس احضار فرمودند رفتیم شرفیاب شدیم آنجا از هر جور صحبت به میان آمد. قدری تخته‌بازی کردیم ساعت پنج شام خوبی خورده، آمدیم چادرهایمان.

چهارشنبه ۲۳ شهر ذی‌قعدة ۱۳۳۲

دیشب در حضور حضرت اقدس همچو قرار داده بودیم که بعد از نماز صبح مجدالدوله و معین السلطان بروند قلّه ورجین، طرف ناصرآباد آفتاب رو را نگاه کرده، که اگر شکاری پیدا کردند به ما خبر بدهند. ما هم بعد از عقب برویم تا به سرگردنه اسپه‌چال، تا خبر مجدالدوله به ما برسد. حضرت اقدس حاضر شدند سوار شده رفتیم. به نهارخوری که رسیدیم مجدالدوله و معین السلطان هم مراجعت کرده بودند. معلوم شد دو دسته شکار دیده بودند. یک قوچ بزرگ هم در قلّه (ای که) به طرف ناصرآباد نگاه